



از الماسی تا ثابتی علیه وثوقی

در روزهای گذشته اظهارات جهانگیر الماسی، بازیگر قدیمی سینما، تئاتر و تلویزیون با خبرگزاری موج جنجال آفرین شده است. او مدعی شده بهروز وثوقی با ساواک همکاری داشته و این سازمان از او حمایت می کرده است. الماسی گفته است: «با توجه به اینکه اخلاقی بستر اصلی تحولات اجتماعی ایران در دوران قبل از انقلاب بوده است، در سینما هم چهره‌هایی همچون محمدعلی فردین، ناصر ملک‌مطیعی و مجید محسنی از معرفت اخلاقی و هویت سنتی ایرانی‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه حمایت کردند. اما سازمان ساواک از بازیگرها و فیلمسازهایی همچون بهروز وثوقی و خسرو هریتاش در راستای همسوسازی سینمای ایران با سینمای غرب حمایت کرد.» در حالی الماسی ادعای همکاری بهروز وثوقی با ساواک را مطرح می کند که وثوقی پیش‌تر درباره این موضوع صحبت کرده بود. وثوقی که چهره‌ای محبوب نزد اکثر ایرانیان است تقریباً در بیست سال پیش خاطره‌ای از احضارش توسط ساواک را تعریف کرده بود که با سخنان الماسی کاملاً مغایر است. وثوقی گفته بود ماموران ساواک او را برای بازی در فیلم گوزن‌ها احضار و تهدید کرده‌اند و حتی تا هشت ماه از هر کامیونی فرار می کرده است. توضیحی که وثوقی داده این بوده که ماموران ساواک به او هشدار داده بودند اگر مجدداً در فیلم‌هایی مثل گوزن‌ها بازی کند، با کامیون از روی ماشین او رد خواهد شد. این نخستین بار نیست که وثوقی مورد هجمه‌های این چنینی قرار می گیرد. پرویز ثابتی یکی از چهره‌های کلیدی ساواک نیز ادعایی درباره وثوقی کرده بود. او در واکنش به صحبت‌های وثوقی چنین واکنشی نشان داده بود: «برای وثوقی متأسفم. او را تابه‌حال ندیده‌ام، شخصیت پایینی دارد.»

رویداد

بیانیه روز جهانی معماری ۲۰۲۵

معماری، زبان مشترک انسان‌هاست؛ زبانی که نه‌تنها کالبد سکونتگاه‌ها را شکل می‌دهد بلکه حافظه جمعی، هویت فرهنگی و افق آینده‌ی بشریت را بازتاب می‌دهد. روز جهانی معماری فرصتی است تا یک بار دیگر، جایگاه این هنر-علم را در مواجهه با بحران‌ها، امیدها و آرمان‌های جهان امروز بازشناسیم و به پرسشی بنیادین پاسخ دهیم: چگونه‌می‌توان با معماری، جهانی زیست‌پذیرتر، عادلانه‌تر و انسانی‌تر و بادوام‌تر آفرید؟ در آستانه نیمه نخست قرن بیست‌ویکم، بشریت با چالش‌های عمیقی روبه‌روست: تغییرات اقلیمی، نابرابری‌های اجتماعی، گسست‌های فرهنگی و دگرگونی‌های فناورانه. در این میان، معماری نه‌تنها تماشاکر این تحولات نیست بلکه خود بخشی از راه‌حل است. هر بنا، هر شهر و هر سکونتگاه، نمادی است از نسبت ما با طبیعت، با یکدیگر و با آینده. امسال، محور روز جهانی معماری بر طراحی برای دوام و تاب‌آوری تأکید دارد؛ مفهومی که فراتر از مقاومت سازه‌ای و فنی است و ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی و فرهنگی را در برمی‌گیرد. معماری مقاوم، معماری است که در برابر بحران‌های اقلیمی تاب‌آور باشد. دسترسی عادلانه به فضاهای انسانی را ممکن سازد و هم‌زمان میراث فرهنگی و هویتی هر ملت را پاس دارد. رسالت معمار امروز چیزی فراتر از طراحی فضاست؛ معمار، پاسدار تعادل میان زمین و انسان است. اگر طبیعت بستر حیات است معماری باید زبان آشتی انسان با زمین باشد، اگر فرهنگ جوهره هویت است، معماری باید حافظه زنده ملت‌ها باشد؛ اگر عدالت اجتماعی آرمان بشریت است، معماری باید صحنه تحقق آن باشد و اگر میراثی از گذشتگان بمانگر تمدن است، معماری باید نمایشگر آن باشد. معماری ایران، در قلب میراث جهان، جایگاهی ویژه دارد. سرزمین ما در گذرگاه تاریخ، پلی میان شرق و غرب، و بستری برای تولید اندیشه‌هایی بوده که امروز نیز می‌تواند الهام‌بخش معماران و معماران آینده باشد. انجمن صنفی مهندسان معمار و شهرساز در روز جهانی معماری ۲۰۲۵ بر این باور است که زمان آن رسیده است تا جامعه جهانی معماری، بیش از هر زمان، به‌سوی همگرایی، گفت‌وگو و عمل مشترک حرکت کند. روز جهانی معماری ۲۰۲۵ را به همه معماران، اندیشمندان و ملت‌ها تبریک می‌گوییم و بر این باور ی‌ای فشاریم که آینده بشریت، در گرو معماری‌ای است که هم‌زمان به دوام زمین، فرهنگ، هم‌زیستی جهانی، نوآوری پایدار و عدالت وفادار باشد. انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز مهرماه ۱۴۰۴ - اکتبر ۲۰۲۵

فرهنگ

۱۴

بررسی سریال

امیر هیولاها

دکستر بعد از دو تلاش غیر موفق دوباره استوار و سرپا بازگشت



علی ورامینی

دبیر گروه فرهنگ

در یکی از اپیزودهای سریال «دکستر»، او در مستأصل‌ترین حالت، شامل خود را در پیش‌دستی چینی می‌بیند و از سر نفرت آن را می‌شکند. او که

معمولاً در مواجهه با خواهر ناتنی‌اش دبرا دچار این حالت می‌شد، در آن پلان مشهور اوج نفرت‌اش از هیولایی که هست را نشان می‌دهد. دکستر از خودش راه فراری نداشت. مثل فرعون که می‌گویند، هرشب سر برآسمان می‌پُرد و از خدای خود توبه می‌کرد که دیگر ظلم روا نکند و صبح که باز از سر گرفته می‌شد؛ روز از نو و روزی از نو. دکستر همانقدر بیچاره بود که فرعون و امثالهم. از این‌منظر اگر به دکستر نگاه کنیم با یکی از فلسفی‌ترین سریال‌ها مواجهه‌ایم که هستی‌شناختی خاص خود را دارد.



بازگشت مسافر تاریك

بررسی تحلیلی روایت و مضمون در دنباله جدید سریال دکستر

که در شخصیت پردازی آثار تلویزیونی محصولی نادر است



مسعود شاه‌حسینی

خبرنگار گروه فرهنگ

در دنیای تلویزیون، کمتر سریالی را می‌توان نام برد که دو بار با پایانی ناامیدکننده و جنجالی، اعتبارش را از دست بدهد و باز دوام بیاورد و محبوب شود. دکستر اما از این قاعده مستثناست؛ سریالی که به‌طور منطقی نباید وجود می‌داشت، اما از بیستم تماه که پخش فصل جدید آن با نام «رستاخیز» (Dexter: Resurrection) آغاز شده، پشت هم رکوردهای تماشار را شکست، تماشاچیان انگشت حیرت به دهان گرفتند و منتقدان کلاه از سر برداشتند. نمونه‌ای موفق از چگونگی بازگرداندن اثری کلاسیک با حفظ وجهه اصیل آن که نشان دهد، صدقهرمان‌های پیچیده هنوز هم برای روایت‌های معاصر جذاب‌اند.

▼ شروعی تازه برای پایانی ضعیف

اکتبر سال ۲۰۰۶ که سریال «دکستر» از شبکه شوتایم پخش شد، لحظه‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ تلویزیون رقم خورد. دوره‌ای که از آن به‌عنوان عصر طلایی تلویزیون یاد می‌شود و مهم‌ترین ویژگی‌اش این بود که موجی از درام‌های پیچیده و شخصیت‌محور از شبکه‌های تلویزیونی پخش می‌شد. سریال‌هایی مانند «سوپرانوها» از شبکه HBO و «بریکینگ بد» از شبکه AMC، با کنار نهادن قراردادهای روایی مرسوم و پرداخت متفاوت قهرمان و ضدقهرمان، بینندگان را دل‌بسته شخصیت‌هایی کرده بودند که در چارچوب و مختصات قهرمان‌های متعارف آثار تلویزیونی نمی‌گنجیدند. گرچه این آشنایی ماهرانه و درخشان بود، اما سریال «دکستر» این الگو را به سطحی بالاتر رساند؛ قهرمان این سریال، نه یک رئیس مافیای پردرصد در نیوجرسی، نه یک معلم شیمی آشفته‌حال یا سلطان مواد مخدر بود؛ بلکه قهرمان جدید یک قاتل زنجیره‌ای بود که از همان اول منطقی تعامل سریال و مخاطبانش را تغییر داد.

مجموعه اصلی تا سال ۲۰۱۳ پخش شد، اما پایان‌بندی‌اش چنان ضعیف بود که به نمونه‌ای کلاسیک از شکست سریالی موفق با میلیون‌ها بیننده تبدیل شد. دکستر مورگان، تحلیلگر آثار

خون دیارتمان پلیس میامی و قاتل زنجیره‌ای قانون‌مدار، از توفان جان سالم به‌در می‌برد و به هیزم‌شکنی گوشه‌گیر در آلاسکا تبدیل می‌شود. پایانی خیانت‌آمیز به سرنوشت شخصیتی که رمز و راز ماندگارش اش برای طرفداران سریال، جذابیت ذاتی‌اش بود.

هشت‌سال بعد فصل «دکستر: خون تازه» با هدف جبران همین شکست ساخته شد؛ فصلی که قرار بود پایان بهتری برای دکستر رقم بزند، اما آن پایان‌بندی هم چیزی کم از افتضاح نداشت؛ «دکستر به‌دست پسرش هریسون کشته شد. ایده‌ای شتابزده و ناپخته که بازخوردهای منفی زیادی داشت. بسیاری از سازندگان انتقاد کردند که دکستر لیاقت آن تراژدی باورناپذیر را نداشت.

در حالی که برای بار دوم به‌نظر می‌رسید که داستان دکستر به‌شکلی بد تمام شده و خون تازه هم نتوانسته بود اصلاحیه‌ای بر آن بزند، شبکه شوتایم دو پروژه دیگر مرتبط با دکستر را در دستور کار قرار داد: «دکستر: گناه اصلی» و رستاخیز. گناه اصلی که پیش‌درآمدی است به شکل‌گیری شخصیت دکستر و دنیای او که در حقیقت ضعیف‌ترین دنباله هم محسوب می‌شود. آن قدر ضعیف که باوجود تلاش‌ها برای قراردادن آن در خط سیر رخدادهای فصل رستاخیز، حتی ارزش پرداختن هم ندارد. رستاخیز اما بازگشتی غیرمنتظره به حال‌وهوای اصلی سریال با هدایت کلاید فیلیپس است. دنباله جدید دکستر، به‌معنای واقعی هم در معنا و هم در فرم، رستاخیز است؛ رستاخیز، قاتلی زنجیره‌ای که نمی‌توان دوستش نداشت و فراموشش کرد. قاتلی که پس از چند پایان‌بندی دروغین و تجربه‌های نزدیک به مرگ، دوباره برگشت؛ سرزنده‌تر از همیشه.

▼ طرح، مضمون و بخشش از گذشته

دکستر یکی از محبوب‌ترین ضدقهرمان‌های تلویزیونی با پیچیدگی‌های روانی خاص است که حدود هشت‌سال رابطه‌ای وفادارانه میان خود و طرفدارانش شکل داد. او بینندگان را در موقعیت ادراک درونی متقابل و بلکه هم‌دستی با خود قرار داد و از آنها خواست تا طرفدار او باشند و انصافاً موفق هم شد. وقتی بازگشت دوباره‌اش را با فصل رستاخیز تماشا می‌کنیم، متوجه می‌شویم چرا جذابیت او و دنیایی که ساخته بیش از یک‌دهه دوام آورده است. اگر سریالی بر محور قاتلی بی‌احساس بچرخد، ممکن

هستی‌شناسی‌ای که بر پایه دترمینیسم بنا شده است، اما نه آنطور که آدمی مطلقاً هیچ کاری نتواند بکند.

معلم ادبیات دبیرستان مان وقتی می‌خواست جبر و اختیار را به روایت خودش بازگو کند، می‌گفت ما مثل مسافر یک قطاریم که هیچ قدرتی در حرکت آن نداریم. نمی‌توانیم آن را متوقف کنیم یا به عقب بازگردانیم، در سرعت‌اش هم تصرفی نداریم، اما در افعالی که در کابین تنگ خودمان انجام می‌دهیم، چرا.

دکستر هم هیولایی است که گویی بخت‌اش از ازل این بوده که هیولا باشد اما اینکه چگونه هیولایی باشد، در ید خودش است. هر چند می‌توان در این هم ان قلت آورد و گفت اگر پدر ناتنی‌اش، هری، او را از دریای خون مادرش پیدا و قاعده‌مندش نکرده بود، دکستر هم چیزی می‌شد شبیه برادرش. به هر روی دکستر حالا هیولایی شده است که اصول اخلاقی را حفظ می‌کند. این اصول را هری به او یاد داده است. اولین آموخته هری این

است فراموش شود اما قاتلی که فقط قاتلان را می‌کشد، توجیهی اخلاقی به داستان می‌بخشد که اگر تماشاگران را هم با خود همراه و هم‌دل نکند- که می‌کند- دست‌کم در یادها می‌ماند. بازگرداندن دکستر و دنیای او به قاب تلویزیون بعد از چندسال غیبت و در حالی که پلنفرم‌ها یک‌ه‌تا‌ز میدان رقابت هستند، کار ساده‌ای نبود. منطقی داستان که اصلاً اجازه نمی‌داد و از نظر اقتصادی موفقیت هم کار پریسکی محسوب می‌شد. سازندگان اما در فصل رستاخیز به ریسمان معجزه جنگ انداختند و دکستر را به هر ترتیبی زنده کردند. در سکانس‌های پایانی دنباله دکستر خون تازه (۲۰۲۱) که هریسون از فاصله‌ای نزدیک به دکستر شلیک می‌کند، سرما و دمای پایین هوا باعث کندشدن خونریزی می‌شود که پزشکان جان‌ش را نجات می‌دهند. ابزار داستانی دومی هم هست که پرونده دکستر را از نظر قانونی پاک می‌کند؛ رئیس پلیس «آیرون لیک»، آنجلا بیشاپ، اعتراف قبلی‌اش درباره اینکه دکستر همان قصاب خلیج بی‌هاربر است را پس می‌گیرد. این پرداخت‌های داستانی گرچه باورپذیر نیستند و حتی ایراد هم محسوس می‌شوند، برای پیشبرد قصه ضروری‌اند. شاید هم بتوان آن را به‌عنوان بهایی ناچیز برای بازگشت قهرمانی محبوب پذیرفت. سریال به‌سرعت از روی توضیحات اولیه عبور می‌کند تا به خط داستانی اشنای خود برسد. ماجراها این بار در نیویورک می‌گذرد؛ شهری که هم دکستر را از گذشته‌اش جدا می‌کند و هم او را وارد دنیایی خطرناک‌تر و بزرگ‌تر می‌سازد.

▼ کاری‌خلافکاران در زندگی جدید

رستاخیز برای اینکه به کیفیت فصل‌های ابتدایی برسد که مخاطبان با آن ارتباط برقرار کنند، یک راه بیشتر ندارد و آن هم بازگشت به فرمول فصل‌های اولیه است. سازندگان اثر اگر یک موضوع را درست متوجه شده باشند، همین است. اینکه راز موفقیت و محبوبیت سریال؛ نه پیشبرد قصه و روایت با محوریت خلق تراژدی، که شکو، هیجان و تفسیرهای اخلاقی خاص او از مفاهیمی مانند عدالت، بی‌گناهی و مجازات است. در فصل رستاخیز سازندگان به این نگرش دست یافته‌اند که موفقیت چیزی نیست که با بستن پرونده شخصیت اصلی حاصل آید. کمالینکه مخاطبان نیز به چنین انتخابی به یک بهانه دم‌دستی و خامی‌نگرند.

فصل جدید، جاه‌طلبی‌های خاصی هم دارد که اضافه‌کردن خطوط داستانی جدید است. دکستر که از پدرکشی‌ فرزندش جان به‌در برده، می‌خواهد اشتباهات گذشته‌اش را در رابطه با او جبران کند، اما متوجه می‌شود که او نیز مرتکب قتل شده و حالا باید به هر نحوی از خطر دستگیری به‌دست کارآگاه کارکشته و نکته‌بینی که مور از ماست بیرون می‌کشد، نجات‌اش دهد. این ماجرا به‌سرعت خط اصلی داستان را مشخص می‌کند اما در ادامه با باشگاه قاتلان زنجیره‌ای و ماجراهای دکستر با اعضای آن پیچش دیگری می‌گیرد؛ پیچشی که مسیر احساسی مخاطب را نیز تغییر می‌دهد. شخصیت‌های عجیب باشگاه چنان برایمان آشنأا و خطرناک جلوه می‌کنند که ببینند هر لحظه احساس می‌کند ممکن است کنترل اوضاع از دست قهرمان محبوس خارج شود. دکستر که روزی ضدقهرمانی خاص و ساختارشکن بود، حالا در جهانی پرسه می‌زند که پر است از نسخه‌های شبیه به خودش. اگر در فصل‌های گذشته دکستر رابطه‌ای هم‌زیستانه میان تمایل غیرقابل کنترل درونی و انجام وظیفه در لباس مأمور قانون برای خود ایجاد کرده بود و قصه نیز در همین فضا پیش می‌رفت، حالا دکستر یک شهروند عادی است در جهانی بزرگ‌تر و امکان‌های بیشتر. او دیگر یک شکارچی تنها نیست، بلکه عضوی از یک جامعه جدید است؛ جامعه‌ای که هر چه جلوتر می‌رویم بیشتر به بیگانگی دکستر بی‌می‌بریم و به‌تبع نگران هم می‌شویم. نگرانی‌ای از همان جنسی که بارها در فصل‌های اصلی سریال نیز تجربه‌اش کرده بودیم.

این خطوط داستانی، سریال را از یک درام جنایی صرف به قله‌های بلندتری می‌رساند و آن بررسی محققانه و میدانی از جاذبه‌های فرهنگی خشونت، وحشت و سرگرمی با پرداختنی زیبایی‌شناسانه است. در یک نگاه کلی همه این‌ها را می‌توان به تمایل متعهدانه سریال برای پاک کردن ردپای دنباله‌های شکست‌خورده قبلی نسبت داد. جاه‌طلبی دوم رستاخیز به انتخاب هوشمندانه بازیگران برمی‌گردد. به‌جز مایکل سیی. هال در نقش دکستر که همیشه در بهترین فرم خود است و انتخاب پیتر دینکلیج با همان تیربون لنیستر سریال «بازی تاج و تخت» در نقش سرمایه‌داری میلیاردر،